

ما باید زندگی کنیم ، چاره ی دیگری نیست !

ما ناگزیر هنوز هم باید بخندیم. هنوز هم باید گنجشک های آبی آرامشان را دانه بدهیم و درخت های سبز خیالمان را آب پاشی کنیم. هنوز هم باید با تماشای ستاره ها در عمق سرزمین های ناشناخته غرق شویم. هنوز هم باید یک فنجان چای قند پهلو کنار پنجره حالمان را بهتر کند و یک کتاب جدید ما را به هیجان وا دارد. هنوز هم باید موزیک و فیلم های خوب خوشحال ترمان کند و روح سر سخت و بی قرار ما را بسان کودکی سرخوش به شیطنت وا دارد.

ما هنوز هم با محبت یک دوست خوب ؛ جان می گیریم و با یک احوال پرسی ساده هر چقدر هم که بد حال باشیم خوب می شویم. ما هنوز هم به محبتی ساده دلگرم میشویم و با یک سلام معمولی حالمان خوب می شود.

چاره ی دیگری نیست. درست است که روزگار به ما خیلی سخت گرفته است اما ما نباید تن به شکست بدهیم و با یک تلنگر کوچک دلمان بگیرد. ما هنوز هم باید شب ها با کهکشان و ستاره ها حرف بزنیم و در سرمان خیالات سفینه ای باشد که بالاخره روزی بیاید و ما را با خودش به ماه ببرد.

ما مقهور غم ها نیستیم. دوست داریم جوری دلخوشی هایمان را بغل بگیریم و از سیلاب حوادث روزگار بیرونشان بکشیم که سپاه رنج ها انگشت به دهان بمانند. دوست داریم جوری زندگی کنیم که ما را در طلوع و نور و خوشبختی جستجو کنند نه در اندوه. که در طعم شیرین و بکر خوشه های انگور باشیم و در جسارت گیاه و در صلابت کوه نه در پستوی کدر خاطرات تلخ گذشته !

که هر زمان پاییز شد و باران زد و خیابان مست شد، یاد ما بیفتند. که هر بار بهار شد، روی شاخه های سبز هزاران درخت تکثیر شویم ؛ شکوفه بدهیم و جماعتی از داشتن ما سر خوش باشند. ما باید زندگی کنیم ... چاره ی دیگری نیست !!!

****جعفر بخشی بی نیاز ، مادران و دختران**